اصول: استصحاب، جلسه 74: شنبه 9/11/1400، استاد سید محمد جواد شبیری

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در مورد آیۀ شریفۀ سورۀ مائده، آیۀ ۴۸ یک جزئیاتی هست دیگر وارد ادامۀ آن جزئیات نمی‌شوم. ما حصل عرض ما در مورد این آیه این است که این آیه ولو در خصوص آن حکمی که در این آیه ذکر شده، النفس بالنفس که اشاره شده که در تورات هم این حکم هست، در خصوص این می‌توانیم استفاده کنیم که اسلام هم همین حکم پابرجاست، ولی این نه به جهت این هست که به‌طور کلی هر وقت یک قانونی را در قرآن از ادیان سابق نقل کند یعنی این قانون الآن هم موجود است. نه، ظهور خصوص این آیه این هست که در مقام بیان این است که اینها الآن هم حکم الله است. فیها حکم الله و این که این یهودی‌ها به دنبال دست آوردن حکم الهی نیستند، ایمان به خدا ندارند، و الا اگر ایمان به خدا داشتند به این حکم خدا عمل می‌کردند. این ظهور قوی دارد در این که این حکم که در تورات هست حکم نسخ نشده است. اما این که هر حکمی را که در قرآن نقل می‌کند از امت‌های سابقه یک حکم عامی باشد که ما را هم در بر بگیرد یا حکم نسخ نشده باشد، یک همچین ظهور عامی که از کلام مرحوم شیخ طوسی استفاده می‌شود مشکل هست ما ازش برداشت کنیم. بله، هر جایی که ظهور آیات این باشد اصلاً نقل آن حکم به آن عنوان هست که الآن هم شما به این حکم عمل کنید مثل نقلیاتی که در مورد حضرت لقمان هست. نقلیاتی که در مورد حضرت لقمان هست به عنوان این که اینها حکمت هستند. اینها قوانین ثابته هستند. حکمت یعنی چیزهای محکم و مستحکم. اینها خب ظهور در این دارد که می‌خواهند، اصلاً نقلش به عنوان این هست که ولو حضرت لقمان بیان کرده، ولی اختصاص به مخاطبین مستقیم لقمان ندارند. مخاطب این حکم انسانیت هست. نه انسانیتی که در یک زمان خاصی که آن زمان حضرت لقمان وجود داشتند باشد.

به نظر می‌رسد که از این آیه و آیات قبل، حالا این مجموعه آیاتی که در سورۀ مائده و آیات قبلی‌اش هست هیچ نمی‌شود استفاده کرد که احکام دین‌های سابق نسخ شده، نسخ نشده، به آنها کار ندارد. خصوص آن حکم خاص نسخ نشده و حکم هم حکم عام، یا نسخ نشده یا حکم عام است، حالا به هر حال ما هم موظف هستیم به عمل به حکمی که در تورات بیان شده. حالا توضیحات مختلفی که دیگر گذشت.

یک نکته‌ای را اینجا عرض بکنم. مرحوم سید در اینجا دو تا اشکال کرده بودند و ما عرض می‌کردیم که جوهر این دو تا اشکال یکی هست. اشکال اوّلی که مطرح کرده بودند این بود که تمام احکام دین‌های سابق نسخ شده‌اند با بعثت پیغمبر و در این دین اگر حکمی جعل شده مشابه آن جعل شده. این یک نکته.

نکتۀ دوم این که ایشان می‌فرمودند مخاطب دین‌ها و مکلف به دین‌ها مختلف است. مخاطب به دین حضرت موسی یهودی‌ها هستند، مخاطب به دین حضرت موسی مسیحی‌ها هستند، و مخاطب به دین حضرت ختمی مرتبت مسلمان‌ها. مراد از یهودی‌ها نه این کسانی که بالفعل یهودی هستند. یعنی کسانی که موظف هستند به دین حضرت موسی باشند. و آن بعد عیسوی‌ها که ما می‌گوییم یعنی کسانی که موظف هستند به دین حضرت عیسی ایمان بیاورند و به احکامش عمل کنند. خب بنابراین اگر شما می‌خواهید استصحاب کنید در واقع اصلاح ‌۵:۲۰ حکم بموضوعٍ الی موضوعٍ آخر هست. اشکالی که در کلام وسائل اصلاً اصل اشکال را که ایشان طرح می‌کنند صاحب فصول هست در این بحث. اصل اشکال این است که اصلاح حکم من موضوع الی موضوع آخر هست ایشان در واقع می‌خواهد بگوید این اشکال، اشکال واردی است. ایشان تعبیرشان این کردند که احکام نسخ شدند و مخاطبین مختلفند. آقای داماد تعبیر می‌کند اگر یک همچین احتمالی هم بدهیم باز هم مجرای استصحاب نیست. ما می‌گفتیم باید این دو مطلب بحث بشود، یکی این که ما عرض می‌کردیم که جوهر هر دو اشکال مرحوم سید به یک جا برمی‌گردد. نکتۀ دوم این که آیا حالا در این اشکال واحدی که جوهراً یکی هست باید ما علم داشته باشیم که نسخ شده یا احتمال نسخ شدن هم بدهیم دیگر نشود استصحاب کرد، یا علم باید داشته باشیم که مخاطبین مختلف هستند. یا احتمال اختلاف مخاطبین را هم بدهیم باز استصحاب جاری است.

اما این که چرا جوهر این دو تا اشکال یکی است؟ ببینید یک مطلب این هست که وقتی ما می‌گوییم مخاطب حضرت موسی یهودی‌ها بوده، گفتم مراد یهودی‌های بالفعل نیست، کسی که ایمان آوردند. بلکه کسانی هست که لازم است ایمان بیاورند. این کسانی که لازم است ایمان بیاورند یعنی چی؟ یعنی از زمان حضرت موسی تا زمان بعثت حضرت عیسی که پیامبر صاحب شریعتی نیامده است، همۀ مردم موظف هستند به دین حضرت موسی پایبند باشند. فارق بین انسان‌هایی که موظف هستند به دین حضرت موسی بپیوندند و فارق آن کسانی که لازم هستند به دین حضرت عیسی بپیوندند زمان است. یعنی بعثت حضرت عیسی که در یک زمان خاص اتفاق می‌افتد این دو گروه را از هم جدا می‌کند. یک موقعی ما دو تا مخاطب داریم که فارقشان زمان نیستند، یک قانون هست مال ایران است، یک قانون هست مال عراق است. قانون ایران باقی هم باشد مال مردم ایران است، به عراق کار ندارد. یک قانون هست مال فرض کنید فرزندان شهید هست، یک قانون هست مال جانبازان هست، آن حکم مختلف است، هر کدام بعد یک گروه هستند. حالا این قانون باشد یا نباشد، قانونی که مربوط به یک گروه خاص هست در حق گروه دیگری نمی‌شود اجرایش کرد. استصحاب کارش این نیست که حکمی را که در مورد یک افراد باشد برای افراد دیگر ثابت کند. ولی گاهی اوقات تفاوت دو گروه به زمان است اصلاً. تفاوت جوهری ندارند. تفاوت این دو تا به زمان است یعنی چی؟ معنایش این است که یعنی دین حضرت موسی با آمدن حضرت عیسی بتمامه از بین رفته، نسخ شده. همۀ احکامش هم نسخ شده. اگر مشابهی هم باشد این، آن حکم نسخ شده یک مشابهش جعل شده. پس بنابراین این که ما می‌گوییم مخاطب برای حضرت موسی با مخاطب برای حضرت عیسی متفاوت هست، تفاوت مخاطبین به تفاوت زمان است، نه چیز دیگر. و این با این تعبیر که دین حضرت موسی با آمدن حضرت عیسی نسخ شده و از بین رفته یکی است. یعنی هر دویش این است که این دین اَمَدش این زمان است، تا زمان بعثت حضرت عیسی علیه السلام دین حضرت موسی ادامه داشته. همۀ کسانی که در این محدوده هستند این دین برایشان هست. این جوهراً یکی است. شما حالا یک موقع این را می‌گویید که مخاطب افرادی هستند که تا زمان حضرت عیسی، بعثت حضرت عیسی باشند، یا بگویید که نه خود این دین تا زمانی هست که احکام دین، خود دین، همۀ این چیزها تا زمانی هست که حضرت عیسی وجود داشته باشند، این تفاوت جوهری بین اینها نیست. و منهنا یظهر که به نظر می‌رسد اینجا حق با مرحوم سید باشد. مرحوم سید اصلاً احتمال را مطرح نمی‌کند. اگر ما احتمال بدهیم که احکام دین حضرت موسی این احکام ادامه داشته باشد، حتی در بعد از بعثت حضرت عیسی هم احکام حضرت موسی امتداد داشته باشد تا وقتی که نسخ نشود. این معنایش این است که ما احتمال می‌دهیم که این احکام هنوز هم وجود داشته باشد. خب شما ممکن است بگویید که ما اینجوری می‌توانیم بگوییم، شما دو نگاه یک موقعی ممکن است بکنید. بگویید که ما نمی‌دانیم، یقین داریم که دین حضرت موسی برای کسانی که تا زمان بعثت حضرت عیسی بودند این دین اعتبار دارد، برای افراد دیگر اعتبارش معلوم نیست. یک موقعی اینجوری نگاه می‌کنید. یک موقع نه دیگر به مخاطب کار ندارید. می‌گویید این دین قبلاً که این احکام، قبلا که معتبر بوده. نمی‌دانیم هنوز معتبر هست یا معتبر نیست. اگر این دین الآن معتبر باشد یعنی هر کسی که الآن باشد باید به این دین، به این احکام پایبند باشد. یعنی این تفاوت لفظی است. این که ما آن تفاوت زمان را قید مخاطب قرار بدهیم یا قید بقای دین قرار بدهیم. استصحاب این را می‌خواهد لغو کند. استصحاب می‌گوید نگو این حکم فقط مال آن زمان خاص است، این حکم استمرار دارد. یعنی مخاطبش هم استمرار می‌بخشد. چون مخاطب تفاوت مخاطب‌ها ذاتی نیست. تفاوتش به زمان است. می‌خواهد بگوید مخاطبش مخصوص به یک زمان خاص. وقتی می‌گوییم دین استمرار دارد یعنی مخاطبش هم استمرار دارد. بالملازمة استمرار دین، استمرار مخاطب را هم به دنبال می‌آورد. لازم نیست مستقیماً ما از قبل استمرار مخاطب را، یعنی وجود مخاطب بودن افراد بعدی را برای آن دین قبلی اثبات کنیم تا بعد بخواهیم ببینیم این حکم هست یا این حکم نیست. نه، خود استصحاب می‌گوید این دین باقی است. دین باقی است یعنی چی؟ دین باقی است یعنی این که مخاطب حضرت موسی در احکامی که نسخ نشده است، افرادی که بعد از بعثت حضرت عیسی علیه السلام هم هستند می‌باشند. معنایش این می‌شود دیگر. خب استصحاب ما شک داریم که آیا مخاطب حضرت موسی الآن هم افرادی که فعلاً هم هستند مخاطب هستند یا مخاطب نیستند. وقتی ما می‌گوییم آن دین اعتبار دارد، یعنی مال مخاطبین امروزی هم آن دین هست. وقتی ما می‌گوییم مثلاً دین حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم هنوز اعتبار دارد یعنی این مال آن مخاطبین نیست، مال مخاطبین فعلی هم هست. استمرار دین خودش کافی هست برای اثبات این که عیسویان هم نسبت به احکام نسخ نشدۀ دین حضرت موسی مخاطب هستند. پس بنابراین نیازی نیست که ما در مرحلۀ اثبات کنیم مخاطب هستند، نه خود استصحاب همین مخاطب بودن را اثبات می‌کند.

شاگرد: پس حرف شیخ را قبول نمی‌کنید. پس دو تا اشکال نیست دیگر.

استاد: نه یک اشکال است. یک اشکال است، ولی گفتم دو حیث هست. یک حیث این هست یک اشکال است ولی این اشکال، اشکال آقای داماد که، آقای داماد می‌فرمودند احتمال هم بدهیم دیگر استصحاب جاری نمی‌شود. ولی گفتم نه احتمال بدهیم این استصحاب جاری می‌شود.

شاگرد: قبلاً بین این مجموع کلی با مجموع جزئی تفکیک می‌کردیم. فرمودید در جزئی دست می‌گذاریم روی یک شخص این همان است ولو قبلاً اهل این شریعت بوده، بعدش اهل شریعت دیگری شده مانعی نیست. ولی در حکم کلی

استاد: حالا من می‌خواهم حکم کلی را بگویم، حکم کلی را ما بدون مخاطب در نظر می‌گیریم.

شاگرد: طبیعی که

استاد: طبیعی که مرحوم شیخ می‌گوید. همان طبیعی که مرحوم شیخ می‌گوید یعنی این. ما می‌گوییم این شریعت حکمش نمی‌دانیم هنوز باقی هست یا باقی نیست. اگر حکمش باقی باشد یعنی هر کسی که در زمان بعدی موجود است باید به این عمل کند. بقاء شریعت در زمان دوم، بقاء مخاطب را هم اثبات می‌کند یعنی ما لازم نیست در رتبۀ سابق اثبات کنیم مخاطب دین چی است؟ دین اگر باقی است یعنی مخاطب. خود بقای دین مخاطب‌هایی که در زمان بعدی هم هستند مخاطب، افرادی که در زمان بعدی هم هستند را مخاطب قرار می‌دهد. یعنی با خود بقای دین و استمرار دین مخاطب بودن افراد بعدی اثبات می‌شود. لازم نیست در رتبۀ سابق مخاطب بودن اثبات بشود. این است که اگر بخواهیم مطلب را اثبات کنیم باید به بیانی که مرحوم سید می‌کنند. مرحوم سید اصلاً احتمال را مطرح نکرده، شک را مطرح نکرده. به صورت جازم گفته که دین نسخ شده. احکام دین حضرت موسی با اصل بعثت حضرت عیسی نسخ شده، نه این که هر حکمی جدا جدا نسخ بشود. نه، دین حضرت عیسی و بعثت حضرت عیسی که تحقق پیدا کرد کل آن احکام رفت کنار. آن احکام حکم جدید ممکن است مشابه قبلی باشد ولی حکم جدید است. عین همین هم در مورد حضرت ختمی مرتب صلوات الله و سلامه علیه و حضرت عیسی علیه السلام هست.

شاگرد: می‌فرمودید قبلاً اگر احتمال بدهیم این حکم مقیداً جعل شده، دیگر یقین سابق ما به اصل، یعنی به جعل مهمل

استاد: نه این را می‌خواهم بگویم اینجور نیست. یعنی آن جعل مهمل، نکته‌ای که الآن می‌خواهم تکیه کنم این در واقع یک نوع عدول از حرف‌های سابق است. می‌خواهم این نکته را بگویم که تکیه‌ای، تفاوت افراد مقید بودن افراد به زمان است. نکته‌ای که من. بحث سر همین هست که مقید بودن افراد به زمان است. استصحاب می‌خواهد بگوید زمان قید نیست. ما شک داریم که زمان قید است یا زمان قید نیست. قید نبودن زمان را با استصحاب اثبات می‌کنیم.

شاگرد: یقین سابق

استاد: یقین سابق ما به نحو مهمله است.

شاگرد: نه خب معلوم نیست مهمل باشد.

استاد: نه نه، به نحو مهمله که ما می‌توانیم بگوییم یقین داریم. یعنی اعم از این که مقید به زمان و عدم مقید به زمان. می‌دانیم یک دینی داریم

شاگرد: مرددی داریم

استاد: همین شیء مردد استصحاب بقایش می‌کنیم. چیزی که مردد هست بین این که مقید باشد یا چیز باشد. این کافی است. حالا بفرمایید این استصحاب فرد مردد است هر چی می‌خواهد باشد آن مهم نیست. ما می‌دانیم یک شریعتی اینجا وجود دارد. نمی‌دانیم این شریعت الآن استمرار دارد یا استمرار ندارد. استصحاب می‌کنیم بقای این شریعت را. که در نتیجه با همین بیان مطلق بودنش را اثبات می‌کنیم. و با همین بیان مخاطب بودن افراد جدید را نسبت به دین اثبات می‌کنیم. این عرض من است.

شاگرد: فرض عدم تحقق جعل

استاد: حالا آنهایش یک بحث دیگر است، آن بحث دیگر است که آیا معارض دارد یا معارض ندارد. این شبیه همان استصحابی هست که، استصحاب بقای مجعولی که با عدم جعل زائد معارض می‌شود نمی‌شود، آن بحث‌ها. اصل این استصحاب به نظر می‌رسد مشکلی ندارد. حالا آیا آن در حاشیۀ آقای حائری هم، شبیه همین اشکال هست که استصحاب بقای جعل با یک استصحاب عدم جعل زائدی ممکن است بگوییم معارض هست و امثال اینها. آنها بله، آن را باید بحث کرد که آیا این استصحاب با یک استصحاب عدم جعل برای افراد جدید معارضه دارد، معارضه ندارد آنها. من به نظرم اگر با این نگاه، نگاه کنیم آن دیگر اصلاً عرفی نیست. یعنی آن آن جوری نگاه کردن که یعنی ما فرض این است که داریم، بماند.

حالا این ما حصل عرض ما در این بحث. دیگر فکر کنم بحث را جمع کنیم بهتر باشد.

می‌رویم بحث اصل مثبت که بحث بعدی هست. من حالا عبارت کفایه را می‌خوانم. یک سری نکاتی که در مورد عبارت کفایه باید بحث بشود اشاره می‌کنم. فکر می‌کنم یک مقداری بعضی توضیحاتی در مورد عبارت کفایه لازم باشد، بعضی اشکالات در کلمات بعضی از آقایان به عبارت‌های کفایه مطرح شده کمی ناظر به، تصور می‌کنم که اگر در کلام صاحب کفایه روشن بشود، یک قدری بعضی از این اشکالات شاید وارد نباشد.

تنبیه سابع «السابع: لا شبهة في‏ أن‏ قضية أخبار الباب هو إنشاء حكم مماثل للمستصحب في استصحاب الأحكام و لأحكامه في استصحاب الموضوعات»

خب ایشان می‌فرمایند که در باب استصحاب مقتضای اخبار این باب این هست که اگر استصحاب احکام می‌کنیم یک حکم مماثلی انشاء شده است، مماثل خود آن مستصحب ما. جایی که استصحاب موضوعات می‌کنیم حکم مماثل حکم مستصحب. چون فرض این است که مستصحب ما موضوع است، خودش حکم نیست. این لازم این مطلب این هست. البته این نکته را عرض بکنم که هر جور معنا کنیم نحوۀ تعبد را جوهر قضیه باید به اینجا برگردد، بدون یک جعل یک همچین حکمی معقول نیست. نمی‌دانم جعل طریقیت، جعل یقین، جعل هر چی از لسان معذریت و منجزیت، اصلاً احکام ظاهریه لسانش خیلی مهم نیست، جوهر قضیه به جعل حکم مماثل خود مستصحب یا مماثل خود مستصحب باید برگردد. این را حالا بعداً یک قدری بیشتر هم توضیح بدهم. این است که تفاوت نسبت به آن مبانی در اینجا اصلاً تفاوتی ندارد. حالا که آن حکم یک حکم ظاهری مماثل جعل شد خود این حکم ظاهری اگر اثری داشت، مثلاً لزوم امتثال عقلی خب بار می‌شود. آن حکم ظاهری. حکم ظاهری خب ما می‌توانیم از آن حکم ظاهری خبر بدهیم، جواز اخبار از آن حکم ظاهری که اثر. حالا اثر عقلی یا اثر شرعی. اثر شرعی آن حکم مستصحب ما این هست که می‌توانیم از آن خبر دهیم. شارع گفته است شما می‌توانید از چیزی که هست خبر دهید، یا اثر عقلی‌اش این هست که حکم شارع را ما باید امتثال کنیم، آن هم بار می‌شود. پس حکم مستصحب یعنی حکم ظاهری که ما، حکم ظاهری حقیقتاً وجود دارد دیگر. حکم ظاهری وقتی حقیقتاً موجود شد احکامش هم بار می‌شود.

«كما لا شبهة في ترتيب ما للحكم المُنشإ بالاستصحاب» یعنی حکم ظاهری که با استصحاب انشاء شده «من الآثار الشرعية و العقلية و إنما الإشكال في ترتيب الآثار الشرعية المترتبة على المستصحب بواسطة غير شرعية عادية كانت أو عقلية» اشکال در ترتیب آثار شرعیه‌ای هست که بر مستصحب مترتب هست ولی به واسطۀ غیر شرعی. حالا آن واسطۀ غیر شرعی ممکن است واسطۀ عادی باشد یا واسطۀ عقلی باشد. من فکر می‌کنم تفاوت واسطۀ عقلی و واسطۀ عادی این هست که یک موقعی اطمینانی هست ملازمه بین دو شیء، آن عادی است. یک موقعی قطعی و یقینی هست آن عقلی است. یعنی تفاوت جدی بین. البته همۀ موارد عقلیه لازم نیست که، قطعیه لازم نیست عقلیه باشد. ولی عمدۀ تفاوتی که بین عادیه و عقلیه هست چون عادی‌ها خیلی وقت‌ها ممکن است قطعی نباشند، بلکه اطمینانی باشند. و الا یک تفاوت خاصی بین آن ملازمۀ عادیه و عقلیه نیست. آن چیزهای عقلیه نوعاً قطعی هستند، و چیزهای عادیه اطمینانی هستند و یک همچین تفاوتی شاید باشد. اینش حالا خیلی مهم نیست.

«و منشؤه أن مفاد الأخبار هل هو تنزيل المستصحب و التعبد به وحده بلحاظ خصوص ما له من الأثر بلا واسطة أو تنزيله بلوازمه العقلية أو العادية كما هو الحال في تنزيل مؤديات الطرق و الأمارات أو بلحاظ مطلق ما له من الأثر و لو بالواسطة بناء على صحة التنزيل بلحاظ أثر الواسطة أيضا لأجل أن أثر الأثر أثر.»

ایشان ۳ تا احتمال اینجا مطرح می‌کند در مفاد ادلۀ استصحاب. یک بحث مهم این هست که این ۳ تا مفاد تفاوت‌هایشان چی است؟ فرق بین این ۳ تا چیست؟

۳ تا احتمال.

احتمال اوّل این که بگوییم مفاد ادلۀ استصحاب تنزیل المستصحب هست فقط، آن هم به لحاظ اثر مستقیمش. این یک.

احتمال دوم این هست که مفاد ادلۀ استصحاب نه تنها تنزیل مستصحب هست، می‌گوید مستصحب را من می‌گویم بار کن با لازمش. یعنی هم می‌گویم مستصحب موجود است هم لازم المستصحب موجود است. این دو احتمال.

احتمال سوم این است که من می‌گویم مستصحب موجود است. ولی به لحاظ جمیع آثار مستصحب می‌گویم مستصحب موجود است. ولو به لحاظ آثار با واسطه. به این تقریب که چون اثر الاثر اثر پس ما می‌گوییم مستصحب موجود است یعنی همۀ آثارش را بار کن. چه آثاری که مستقیماً برش بار شده، چه آثاری که به جهت رابطۀ اثر الاثر اثر بر شیء می‌خواهد بار بشود. خب یک نکتۀ مهم این هست که فرق بین این وجه دوم و وجه سوم چی است؟ مرحوم آقای آخوند می‌فرماید که وجه اوّل درست است خلاصه. وجه دوم و سوم از ادلۀ استصحاب در نمی‌آید، قدر متیقن از ادلۀ استصحاب وجه اوّل است. ادلۀ استصحاب ظهور در وجه دوم و وجه سوم ندارد. همین مقدار که ظهور نداشته باشد کافی هست برای این که ما فقط به اندازۀ وجه اوّل اثبات کنیم.

بعد ایشان ۳ صورت را هم استثناء می‌کند. ۳ صورت را از اصل مثبت. یکی جایی که واسطه خفی باشد، یک. دوم جایی که اثر آن شیءای که ما می‌خواهیم مترتب کنیم، به اصطلاح همچنان که تلازم در حکم واقعی است، تلازم در حکم ظاهری هم باشد. ملازمه فقط در حکم واقعی نباشد. ملازمه در حکم ظاهری هم باشد.

نکتۀ سوم جایی که واسطه جلی است، این ۳ صورت را استثناء می‌کند، می‌گوید این ۳ صورت اصل مثبت حجت است. تفاوت این ۳ صورت هم باید روشن بشود. این ۳ صورت تفاوتش چی است و نکتۀ این که اینها ادلۀ استصحاب اینها را شامل می‌شود چی است؟ این ۳ صورت هم تفاوت خودشان هم این که ادلۀ استصحاب به چه وجهی این ۳ صورت را در بر می‌گیرند و آن که ما می‌گفتیم که قدر متیقن غیر صورت اصل مثبت هست چرا اینها داخل در قدر متیقن هستند. خب اینها را ملاحظه بفرمایید. یک حاشیۀ خوبی هم مرحوم آخوند اینجا دارد آن حاشیه را هم ملاحظه بفرمایید این را حالا من فردا در موردش صحبت می‌کنم. کلام آقای روحانی را هم در منتقی الاصول ببینید ایشان یک سری اشکالاتی به مرحوم آخوند و اینها اینجا مطرح کردند، هرچند بیشتر اشکالات، اشکالات شکلی است، ایشان هم به عنوان اشکال شکلی مطرح می‌کنند ولی حالا ببینیم واقعاً حتی به نحو اشکال شکلی هم آن اشکالات به مرحوم آخوند وارد هست یا وارد نیست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان